

ندا کردونی – روزبه کردونی*

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۰/۶/۱۵

چکیده

جامعه جهانی در مواجهه با جنبش‌های اخیر مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا، از معیارهای چندگانه‌ای استفاده کرد؛ از سکوت در برابر فجایع رخ داده در برخی از کشورها مانند بحرین، تا اعمال دخالت مستقیم نظامی در بحران لیبی. در خصوص مشروعیت و یا عدم مشروعیت این دخالت یا عدم دخالت، مباحثات بسیاری شکل گرفته است. مداخله بشردوستانه، نظریه غالب این مباحثات بوده که با نقدهای جدی نیز مواجه شده است. اقدامات شورای امنیت در خصوص بحران لیبی چه از لحاظ مشروعیت، چه از لحاظ شیوه و مبانی اقدامات شایسته بررسی و توجه وافر است. شایان ذکر است که وظیفه جامعه جهانی تنها با اقدام نظامی برای حمایت از غیرنظامیان به پایان نمی‌رسد و باید با پایان یافتن درگیری‌ها نیز، جامعه جهانی به مسئولیت‌های اخلاقی و حقوقی خود عمل کند.

واژگان کلیدی: مداخله بشردوستانه، حقوق بین‌الملل، شورای امنیت، لیبی، منطقه پرواز ممنوع

* دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران – کارشناس ارشد رفاه اجتماعی

و دانشجوی کارشناسی ارشد سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه مالایا

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰، صص ۱۲۴ – ۹۹.

مقدمه

حوادث ماه‌های اخیر در خاورمیانه و واکنش‌های جامعه بین‌المللی از زوایای گوناگون، محل تامل فراوان است. یکی از این موارد، مسایل پیش آمده در لیبی و تحلیل واکنش جامعه جهانی نسبت به آن، با محوریت اقدامات شورای امنیت و مداخله نظامی صورت گرفته در آن کشور است. اکنون با پایان یافتن این جنگ، می‌توان با نگاهی فراخ‌تر حوادث رخ داده در طول جنگ و اوضاع لیبی پس از جنگ را بررسی کرد. از آغاز درگیری‌ها در لیبی تاکنون، سوالات و نقدهای بسیاری، هم در خصوص عملکرد دولت‌ها به صورت فردی و هم در مورد عملکرد جامعه جهانی به صورت کلی، مطرح شده است. بررسی مبانی و چرایی مداخله، نحوه و زبان قطعنامه‌های شورای امنیت، دایره وظایف و اختیارات شورا و حدود و ثغور آن، تحلیل عملکرد نیروهای ائتلاف، تلاش برای سرنگونی حکومت قذافی و غیره، همه از مواردی بوده‌اند که توجه تحلیلگران را به خود جلب کرده‌اند. در این بین، نظرات مخالفان و موافقان این اقدام شورای امنیت و ادله هریک، از عمق برداشت‌های متفاوت از حقوق بین‌الملل و اصول آن حکایت می‌کند.

در این نوشته سعی شده است با تحلیل مبانی فکری مداخله بشردوستانه، از یک سو به مشروعیت و یا عدم مشروعیت اقدام شورای امنیت پرداخته شود و از سوی دیگر، با بررسی حقوق مخاصمات مسلحانه حاکم بر این موضوع از زاویه دیگر به حوادث لیبی توجه شود و همچنین با نگاهی به اقدامات جامعه جهانی پس از جنگ، به بررسی نقاط ضعف و قوت این اقدامات پرداخته شود.

مبانی فکری مداخله بشردوستانه (با تاکید بر دیدگاه‌های پیتر سینگر)

هوگو گروسیوس چهارصد سال پیش در کتاب خود این سوال را طرح کرد که اگر در اروپا پادشاهان به شهروندان خود ظلم کنند، دیگر کشورها چه وظیفه‌ای دارند؟ او در جواب این سوال خود پاسخ داد که، باید از توصیه شروع کنند و بعد به تنبیهات سیاسی-اقتصادی برسند و در نهایت در آن کشور دخالت نظامی کنند. به نظر می‌رسد امروزه پس از سپری شدن قرن‌ها همچنان این تئوری محل نزاع فراوان در بین اندیشمندان است.

برای بررسی دقیق‌تر این نظر باید به کاوش در خصوص مداخله بشردوستانه، دخالت بشر-محور و غیره بپردازیم.

به نظر می‌رسد فیلسوفان جماعت‌گرا و لیبرال (پیتر سینگر، مایکل والرز و...)، هیچ‌یک در خصوص مشروعیت مداخله بشردوستانه اختلاف ندارند. تنها اختلاف در شکل، نحوه اجرا، حدود آن و مرجع تصمیم‌گیرنده آن است. این مهم به‌خصوص پس از نهضت جهانی حقوق بشر، بیش از پیش نمود پیدا کرد و گذر حقوق بین‌الملل از حالت دولت-محور به بشر-محور که در حال وقوع و تکامل است، بحث مداخله بشردوستانه را در کانون توجه اندیشمندان بیشتری قرارداد.

پیتر سینگر در کتاب خود با عنوان یک جهان و اخلاق جهانی شدن^۱، به‌خوبی به بسط این نظرات پرداخته است: «جان استوارت میل در این خصوص می‌گوید که باید معیارها و قوانینی را وضع کرد که براساس آن هم دخالت و هم عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را بتوان توجیه کرد. کوفی عنان می‌گوید مداخله در امور یک کشور زمانی توجیه‌پذیر است که تعداد زیادی از مردم در معرض قتل و یا تحمل سختی‌های شدید قرار بگیرند، عنان می‌گوید: هدف منشور سازمان ملل دفاع از تک تک افراد بشر است، نه دفاع از کسانی که آنها را مورد آزار قرار دهند؛ جنایاتی که به‌شدت برای وجدان بشریت تکان‌دهنده باشد، می‌تواند مجوزی برای مداخله باشد.»

مایکل والرز در کتاب جنگ‌های عادلانه و غیرعادلانه چنین می‌گوید: «مداخله بشردوستانه وقتی توجیه‌پذیر است که پاسخی باشد به اعمالی که وجدان اخلاقی بشریت را تکان دهد، اساس این قضاوت را هم باورهای اخلاقی مردم عادی می‌داند. شرط دیگر والرز برای دخالت، تکان‌دهنده بودن آن اعمال برای وجدان بشریت است.» البته والرز می‌گوید: «تا حد امکان بنا را باید بر عدم دخالت گذاشت»، به‌خصوص او این نظر که برای مداخله در امور یک کشور، نقض حقوق بشر یا پیشبرد دموکراسی تنها شرط کافی است را رد می‌کند.

پیتر سینگر می‌گوید: «مداخله بشردوستانه وقتی توجیه‌پذیر است که پاسخی باشد به اعمالی که باعث مرگ تعداد زیادی از مردم یا بروز جراحات شدید روانی و بدنی به آن می‌شود. آن هم وقتی که دولتی که ظاهراً مسول امور است، قادر یا مایل به جلوگیری از آن اعمال نباشد.» پیتر سینگر این نظر خودش را نقد می‌کند و سوالاتی مطرح می‌کند، چه تعداد از مردم، جراحات تا

چه اندازه، چه کسی می تواند تصمیم بگیرد که شرایط زندگی که به نابودی فیزیکی عده زیادی از مردم می انجامد، به نحو برنامه ریزی شده ای بر آنها تحمیل شده است؟ به فرض موجه بودن مداخله، آیا کشورهای دیگر هم باید مداخله کند؟ آیا فقط جنایاتی که بر ضد انسان ها انجام می شود، ملاک مداخله است؟

به نظر می رسد پاسخ گویی به این سوالات است که صحبت از مداخله بشردوستانه را در دنیای امروز به شدت با مشکل روبه رو می کند. مهم ترین نکته این است که معیارهای ثابت و معینی در این خصوص وجود داشته باشد تا تصمیم گیرنده ها دچار چندگونگی همراه با تفاوت گذاری نشوند. اگر معیار بشریت است، این معیار باید در همه موارد به صورت یکسان حاکم باشد. پیتر سینگر معیارهای مدنظر خود را این گونه بیان می کند:^۲ پاک سازی نژادی گسترده یا بیم وقوع؛ و مرگومیر گسترده در حال وقوع. اما در حقیقت این معیارها هم دستخوش تردیدهای فراوان است، تشخیص آن گستردگی چگونه و توسط چه مرجعی باید صورت بگیرد؟ آیا کشورها به صورت منفرد می توانند تصمیم بگیرند، یا مسئول جامعه بین المللی است؟

از سوی دیگر باید به این نکته دقت کرد که فصل ۷ منشور ملل متحد به عنوان بنیان حقوق بین الملل، اشاره ای به حقوق بشر ندارد، بلکه سخن از تهدیدات علیه صلح، نقض صلح و اقدامات تجاوزکارانه است، در کنار این نکته که ماده ۲ سخن از امور داخلی دولت ها و عدم مداخله می کند. اما پیتر سینگر از مجموع اصول منشور این گونه نتیجه می گیرد که مبانی مداخله می تواند موارد ذیل باشد:

۱. نقض حقوق بشر حتی در یک کشور خود تهدیدی است علیه صلح؛
 ۲. وجود استبداد خود تهدیدی است علیه صلح؛ و
 ۳. حدود و اختیارات قانونی داخلی کشورها شامل حق ارتکاب جنایت علیه بشریت نمی شود. پیتر سینگر مورد اول و دوم را بهانه ای برای دخالت، اما قاعده سوم را قابل دفاع می داند.^۳
- در حقیقت او این گونه نتیجه می گیرد که حتی اگر مداخله مبنای قانونی نداشته باشد، مبنای اخلاقی دارد. او در مقابل نقدهایی که به تبعیضات در خصوص چین و بوسنی مطرح می شود، بیان می کند که بحث این نیست که عدم دخالت در بعضی موارد به دلیل عدم وجود مبنای

عدالت خواهانه است، بلکه هزینه های انسانی ناشی از این دخالت ها، آن را غیرقابل قبول می سازد، در اینجا یک معیار وجود دارد، کار درست کاری است که منجر به بهترین نتیجه ها شود.

برخی از اندیشمندان، حق مداخله بشردوستانه را در واقع نتیجه منطقی و طبیعی حق انقلاب و قیام مردم می دانند؛ نکته ای که در اندیشه های جان لاک ریشه دارد. قربانیان نقض جدی حقوق بشر حق دارند از کمک های فرامرزی استفاده کنند. وقتی از حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از بنیادی ترین حقوق انسان ها صحبت می کنیم، اگر مردمی برای احقاق این حق خود تلاش کنند و در این مسیر مورد نقض جدی سایر حقوق اساسی خود قرار گیرند، دور از منطق نیست اگر کمک به این مردم بر اساس حقوق بشر قابل توجیه باشد.

همان طور که بیان شد، مهم ترین مانع در این راه، عدم مداخله در امور داخلی کشورها به عنوان یکی از اصول اساسی مطرح شده در منشور ملل متحد و حقوق بین الملل به صورت کلی است. ابتدایی ترین سوالی که در این خصوص مطرح می شود، این است که آیا این اصل عدم مداخله، یک اصل مطلق و خالی از هر قیدی است؟ پاسخ به این سوال، براساس برداشت ما از مفهوم حاکمیت، متفاوت خواهد بود؛ اینکه برای حاکمیت یک ارزش ذاتی قائل شویم یا ارزش ابزاری. حاکمیت از جمله مفاهیم چندبعدی است که ریشه اصلی آن در اندیشه های سیاسی است که به حقوق وارد شده است. به نظر می رسد این مساله به خصوص با طرح مساله مشروعیت حکومت ها در حقوق بین الملل، مورد توجه حقوق دانان بیشتری قرار گرفت. فرناندو تسون^۴ در کتاب خود با یک برداشت کانتی از مساله حاکمیت، حاکمیت را دارای مشروعیت عرضی و طولی می داند. مشروعیت عرضی، قرارداد اجتماعی بین شهروندان است که دولت یا کشور را شکل می دهد و مشروعیت طولی یا عمودی، که ناظر به قرارداد نمایندگی بین اتباع و حاکمان است و بر مشروعیت حکومت دلالت می کند. از دیدگاه او، تنها کشورهایی که هر دو مشروعیت را دارند از حمایت حقوق بین الملل برخوردارند و نمی توان در امور آنها مداخله کرد. البته او به درستی عدم مشروعیت را تنها شرط لازم برای مداخله می داند و نه شرط کافی. این برداشت ابزاری از حاکمیت، از اصل عدم مداخله، یک اصل نامحدود و مطلق نمی سازد، بلکه آن را مشروط به این می داند که یک حکومت همان گونه که دبیر کل سابق سازمان ملل، کوفی عنان، بیان کرده است، باید در خدمت مردم باشد نه علیه آن.

این نگاه ما را به یک نگاه تکلیف‌مدار به حکومت سوق می‌دهد. در این نگاه تا زمانی که یک حکومت-فارغ از شیوه اداره‌اش- به تکالیف خود براساس حقوق بین‌الملل در قبال جامعه بین‌المللی و بر اساس حقوق بشر در برابر اتباع خود بپردازد، به‌عنوان یک عضو جامعه بین‌الملل، از حمایت اصل عدم مداخله برخوردار است. عدم انجام هرگونه تکلیفی، مجوزی برای مداخله نیست. در بیانی دیگر، شاید بتوان گفت آنجایی که سخن از حقوق نسل اولی حقوق بشر و تعهدات منفی حکومت‌هاست، در صورتی که عدم انجام این تکالیف منجر به این شود که عناصر یک جنایت بین‌المللی شکل بگیرد، می‌توان از مداخله، آن هم مداخله‌ای مشروع بر اساس حقوق بین‌الملل، سخن گفت.

مسئولیت حمایت: مبنای مداخله بشر‌دوستانه

مسئولیت حمایت یک هنجار یا اصلی، استوار بر این ایده است که حاکمیت یک عنصر مطلق و دارای مصونیت نیست، بلکه دارای مسئولیت است. مسئولیت حمایت بر ۴ جرم تکیه دارد: ژنوساید،^(۱) جرایم جنگی، جرایم علیه بشریت و پاک‌سازی قومی.^(۲)

اتحادیه آفریقا را می‌توان تا حدودی در قانون‌نگاری این اصل پیش‌قدم دانست؛ اصلی که بار این مسئولیت را بردوش جامعه بین‌المللی می‌نهد تا زمانی که حکومتی در پشتیبانی از ملت خود ناتوان است، به‌دخالت دست بزند. در منشور ۲۰۰۵ این اتحادیه، به این اتحادیه اختیار داده شده در صورتی که جرایم جنگی و علیه بشریت و ژنوساید در یکی از کشورهای عضو رخ داد، این اتحادیه با اجازه مجمع حق دخالت خواهد داشت.^(۳)

از سوی دیگر، دولت کانادا نیز با تاسیس کمیته بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولتی در سال ۲۰۰۰، در این خصوص گزارش‌هایی را منتشر کرده است. این مسئولیت حمایت، خود بر ۳ نوع مسئولیت متفاوت تکیه دارد:

1. Genocide
2. Ethnic Cleansing

۱. دولت، مسئولیت حمایت از جمعیتش در برابر ژنوساید- جرایم جنگی- جرایم علیه بشریت و پاکسازی قومی را داراست.

۲. اگر دولتی قادر به این حمایت از جمعیتش نباشد، این جامعه بین‌المللی است که باید با کمک در بازسازی توانایی آن دولت، قدرت حمایت را به دولت برگرداند.

۳. اگر دولتی به صورت عامدانه دست از این حمایت بردارد، جامعه بین‌المللی مسئولیت دارد تا ابتدا از طریق دیپلماتیک دست به مداخله زده و در صورت گسترش خشونت، به عنوان آخرین راه از نیروی نظامی استفاده کند.^۶

در اسناد تعهدساز سازمان ملل، کمتر اشاره‌ای به مسئولیت حمایت شده است، اما در سایر اسناد بین‌المللی می‌توان موارد متعددی در این خصوص یافت. در آوریل ۲۰۰۶، شورای امنیت در قطعنامه ۱۶۷۴ مفاد نشست جهانی ۲۰۰۵ را مورد تایید قرار می‌دهد. در سال ۲۰۰۹ بان‌کی مون گزارشی در مورد مسئولیت حمایت منتشر می‌کند. مجمع عمومی هم در قطعنامه‌ای به این مورد اشاره می‌کند.^۷

بر این اساس، بسیار زود به نظر می‌رسد که بتوان مسئولیت حمایت را یک هنجار و قانون دانست. تنها بر اساس همان سیستم قدیمی شورای امنیت، تنها اگر نقض جدی حقوق بشر را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی بدانیم، می‌توان براساس فصل ۷ در این خصوص اقدام کرد. به خصوص که بر مسئولیت حمایت نقدهای جدی وارد است. استفاده ابزاری از این اصل از سوی کشورهای غربی، پیچیدگی این مفهوم تصمیم‌گیری در این خصوص را بسیار مشکل می‌سازد، استفاده نظامی بر اساس این اصل حساسیت‌هایی را برمی‌انگیزد؛ زیرا استفاده از نیروی نظامی می‌تواند باعث به مخاطره افتادن حقوق انسان‌های بیشتری شود. یکی از جدی‌ترین نقدها بر مسئولیت حمایت از برخورد گزینشی شورای امنیت که ناشی از ساختار و شیوه تصمیم‌گیری در آن است، سخن می‌گوید. از منطبق بر واقعیت بودن این نقد به راحتی نمی‌توان گذشت.

ساختار کنونی جامعه بین‌المللی را نمی‌توان منطبق بر اصول عدالت دانست. این همان تفاوتی است که در بحث‌های نظریه پردازان، از آن به عنوان جدایی مفهوم عدالت و صلح و امنیت بین‌المللی یاد می‌شود. ردپای این نظر را می‌توان در کنفرانس بازنگری اساسنامه دیوان بین‌المللی

کیفری نیز مشاهده کرد. آنجایی که شورای امنیت به نام صلح، می‌تواند روند دادرسی در دیوان را متوقف کند. مسئولیت حمایت از سازمان ملل تاحدودی به‌عنوان یک پلیس یاد می‌کند، درحالی‌که سیستم کنونی این سازمان فاقد ابزار لازم در این خصوص است. منتقدین این اصل حتی در مواردی عقیده دارند که بدون تغییر ساختار سازمان ملل، نمی‌توان به موفقیت این اصل امیدوار بود.^۸

به‌طور کلی، به‌نظر می‌رسد مداخله بشردوستانه در بستر حقوق بین‌الملل، امروزه ضرورتی است که با چالش‌های جدی فکری و کارکردی روبه‌رو است. هرگونه تصمیم‌گیری در این خصوص، باید با بررسی دقیق همه جوانب و نتایج آن همراه باشد تا از وقوع فجایع بزرگ‌تر در صحنه جامعه بین‌المللی جلوگیری شود. مسئولیت حمایت، مرزهای بی‌طرفی و خنثی بودن را درهم می‌شکند؛ اگر جامعه بین‌المللی بخواهد از فجایعی مانند رواندا جلوگیری کند، مطلقاً نمی‌تواند بی‌طرف باشد. اما همراهی دخالت بشردوستانه با اهداف سیاسی نیز می‌تواند خطر ساز باشد. در جامعه بین‌الملل حاضر که سیاست و سیاستمداران در بسیاری از معادلات نقش اساسی دارند، مداخله بشردوستانه با اهداف سیاسی یک بیم جدی است، اما نمی‌توان به‌خاطر رهایی از این ترس، از وضعیت‌هایی که با نقض جدی و سیستماتیک حقوق بشر روبه‌رواست، غفلت کرد. باید در جستجوی راهی بود که در تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها در صحنه بین‌المللی، منافع ملی‌شان و انگیزه‌های سیاسی آنها، نقش کمتری داشته باشد.

به‌نظر می‌رسد دلایل ذیل به‌عنوان توجیهات یک مداخله بشردوستانه، قابل طرح باشد:

- نقض فاحش حقوق بشر از سوی دولت مرکزی در حال فروپاشی؛

- عدم توانایی یا عدم تمایل دولت به جلوگیری از تجاوز به حقوق بشر؛

- عدم کارایی گزینه‌های صلح‌آمیز و غیره.

به‌طور کلی می‌توان مبنای مداخله بشردوستانه را در اهداف منشور ملل، اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون‌های حقوق بشری دانست. اما همه این توجیهات نمی‌تواند ما را از این حقیقت غافل سازد که مبنای حقوقی مداخله بشردوستانه از جهاتی با ضعف‌هایی روبه‌رو است و همچنان، حاکمیت مستقل دولت‌ها، مانع جدی بر سر راه مداخله تلقی می‌شود.

لیبی و اقدامات شورای امنیت پیش از سقوط قذافی

قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت که در ۲۱ مارس ۲۰۱۱ پذیرفته شد، تحولی در حوزه حقوق بین‌الملل و حمایت از حقوق بشر از طریق دخالت بشردوستانه است. این قطعنامه و قطعنامه ۱۹۷۵ شورای امنیت و همچنین ارجاع موضوع لیبی در ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ به دادگاه کیفری بین‌المللی را می‌توان در یک راستا توضیح و تشریح نمود. این اقدامات جامه بین‌المللی پس از اعتراض مردم لیبی به حکومت سرهنگ قذافی و سرکوب شدید آنها از سوی دولت رخ داد؛ سرکوبی که در قطعنامه از آن به‌عنوان نقض نظام حقوق بشر یاد کردند. محوری‌ترین بحث قطعنامه ۱۹۷۳ پاراگراف چهارم آن بود؛ آنجا که به همه دولت‌ها این اجازه داده شد تا تمام اقدامات ممکن را در حمایت از مردم غیرنظامی و مناطق غیرنظامی که مورد حمله قرار می‌گیرند، انجام دهند. بر اساس این پاراگراف بود که ابتدا فرانسه و سپس بسیاری از کشورهای دیگر با ایجاد منطقه پرواز ممنوع در مرحله اول و حمله به تأسیسات و پایگاه‌های نظامی سرهنگ قذافی، به یک دخالت بشردوستانه نظامی دست زدند.

مداخله بشردوستانه نظامی همواره در حقوق بین‌الملل محل تردید بوده است؛ اینکه آیا اصولاً یک اقدام نظامی را می‌توان بشردوستانه تلقی نمود یا خیر؟ در بیان کلی‌تر، سیر این وقایع چند سوال اساسی را برمی‌انگیزد که آیا این اقدام شورای امنیت بر اساس حقوق بین‌الملل مشروعیت داشته است یا خیر؟ یا حتی این اقدامات شورای امنیت را می‌توان بشردوستانه نامید یا خیر؟ اینکه اصرار به تغییر رژیم قذافی را بر اساس قطعنامه شورای امنیت می‌توان توجیه کرد یا خیر؟ و یا اینکه اصولاً بر اساس این قطعنامه، اجازه دخالت رسمی در جنگ داخلی از سوی سایر کشورها داده شده است یا خیر؟

برای بررسی حقوقی بهتر این موضوع، ابتدا لازم است نگاه دقیقی به موارد مطرح شده در قطعنامه شورای امنیت نمود:

قطعنامه ۱۹۷۰ شورای امنیت^۹ که در ۲۶ فوریه ۲۰۱۱ صادر شد، با ابراز نگرانی از نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر در لیبی و سرکوب شدید تظاهرات صلح‌آمیز مردمی لیبی، ابتدا به طرح دلیل توجه خود به این موضوع می‌پردازد. سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای-دبیرکل

سازمان ملل - قطعنامه شورای حقوق بشر سازمان ملل را به عنوان اعضای جامعه بین الملل که به این موضوع واکنش نشان داده اند، مطرح می کند و در همان مقدمه قطعنامه از وقایع لیبی به عنوان جنایت علیه بشریت یاد می کند.

در ادامه این قطعنامه، شورا از مسئولیت حکومت لیبی در حمایت از مردم خود سخن می گوید. در این باره می توان گفت، احترام به حاکمیت یک کشور از سوی سایر دولت ها مقید به آن است که آن دولت حقوق اولیه مردم خود را رعایت کند، به نظر می رسد در این برداشت، احترام به حاکمیت یک کشور مشروط به این موضوع است که آن کشور در حمایت از حقوق مردم و احترام به حقوق بشر آنها که قطعنامه شورا به برخی از آنها مانند: حق تظاهرات مسالمت آمیز، آزادی بیان و آزادی ارتباطات اشاره می کند، همواره بکوشد. پس از صدور این قطعنامه، با قاطعیت بیشتری می توان از مطلق نبودن اصل عدم مداخله در حقوق بین الملل سخن گفت.

در کنار بیان این مواضع، شورا از احترام به حاکمیت و استقلال لیبی، وحدت و یک پارچگی ملت آن نیز سخن می گوید، اما به نظر می رسد ورود به حوزه داخلی کشورها و شکستن مرزهای حاکمیتی سنتی آنان که برخی از ریشه های آن را در وقایع سومالی و ساحل عاج می شود مشاهده کرد، در این قطعنامه در فصل هفتم به اوج خود می رسد. اینجاست که می توان بر اساس مقدمه این قطعنامه گفت، احترام به حاکمیت دولت ها یک اصل مطلق در حقوق بین الملل نیست، بلکه یک اصل و ارزش برتر بر این اصل حکومت می کند؛ یعنی صلح و امنیت بین المللی که امروز بیش از پیش به تحدید حاکمیت دولت ها می پردازد. از سوی دیگر، امروزه تنها درگیری های بین دولت ها این صلح و امنیت بین المللی را به خطر نمی اندازد، بلکه نقض سیستماتیک حقوق بشر نیز با قاطعیت در لیست ناقضین صلح و امنیت بین المللی قرار گرفته است؛ برداشتی موسع از مفهوم صلح و امنیت که قبل از این قطعنامه در کمتر سند و واقعه حقوقی شاهد آن بوده ایم.

در قطعنامه ۱۹۷۰، شورا خطاب به حکومت لیبی تقاضای چند اقدام فوری را می نماید: پایان خشونت، احترام به خواست های مشروع مردم، احترام به حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

بین‌الملل، دستور آزادی ناظرین حقوق بشر به سیر وقایع در لیبی، تضمین سلامت افراد در لیبی، اجازه رسیدن کمک‌های بشردوستانه به مردم، و لغو محدودیت بر رسانه‌ها. از سوی دیگر در قسمت دوم قطعنامه، شورا تصمیم می‌گیرد وضعیت لیبی را از تاریخ ۱۵ فوریه به دادستان دیوان بین‌الملل کیفری ارجاع دهد و با اذعان به اینکه طبق اساسنامه این دیوان، کشورهای غیرعضو هیچ تعهدی به همکاری با آن ندارند، بیان می‌کند که شورا از همه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای می‌خواهد که با دادستان و دادگاه همکاری کامل نمایند. بر این اساس (تکلیف شورای امنیت بر دوش دولت‌ها) تمامی اعضای جامعه بین‌المللی مکلف به همکاری هستند، حتی اگر متعهد به اساسنامه نباشند.

قطعنامه ۱۹۷۳،^{۱۰} متعاقب شدت گرفتن وقایع در لیبی به تصویب شورای امنیت رسید، البته دو عضو دایم شورای امنیت؛ یعنی چین و روسیه، و اعضای غیردایم؛ یعنی برزیل، آلمان و هند، در زمان رای‌گیری غایب بودند. این قطعنامه با اشاره به ناکامی در جلب همکاری دولت لیبی با جامعه جهانی بر اساس قطعنامه ۱۹۷۰ و گسترش نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر، که شامل بازداشت‌های خودسرانه، ناپدید شدن‌ها، شکنجه، اقدامات دولت لیبی علیه خبرنگاران و فعالان رسانه است و با اشاره به اینکه حمله گسترده در سرزمین لیبی علیه مردم غیرنظامی جنایت علیه بشریت است، به شرح تصمیمات خود می‌پردازد. شورا با اشاره به اقدامات سازمان‌های منطقه‌ای و به‌خصوص تصمیمات اتحادیه عرب در خصوص منطقه پرواز ممنوع و حمایت از مردم غیرنظامی و عدم رعایت آتش‌بس درخواست شده از سوی شورای امنیت در ۱۶ مارس ۲۰۱۱، تصمیمات ذیل را اتخاذ می‌کند:

در بندهای ۱ و ۲ این قطعنامه، شورا مجدداً درخواست آتش‌بس می‌کند و همچنین بیان می‌کند که بهتر است برای یافتن یک راه حل که منجر به یک سری اصلاحات از راه‌های صلح‌آمیز شود، به نماینده دبیرکل و کمیته نظارتی اتحادیه آفریقا در خصوص مسایل لیبی اجازه مداخله داده شود.

مهم‌ترین قسمت این قطعنامه، بند ۴ آن است که با عنوان حمایت از غیرنظامیان آغاز می‌شود. در این بند، به همه دولت‌های عضو اجازه داده می‌شود هرگونه اقدام لازم در جهت

حمایت از غیرنظامیان و مناطق غیرنظامی انجام دهند و شورای امنیت و دبیرکل را از اقدامات خود مطلع سازند. سپس به صورت خاص از اتحادیه عرب خواسته می شود که در این مورد با شورای امنیت همکاری لازم بنماید.

شورا در ادامه این قطعنامه بار دیگر به مواردی در خصوص منطقه پرواز ممنوع، بلوکه کردن اموال و سایر تحریم های در حال اجرا در خصوص لیبی می پردازد. بر اساس حقوق بین الملل، برخی از ناظرین این اقدام شورای امنیت را غیرقانونی دانسته اند و در موارد بسیاری مفاد این قطعنامه را بر خلاف حقوق بین الملل می دانند. به عنوان مثال، ذکر عدم توجه دولت لیبی به مطالبات صلح آمیز مردم برای اصلاحات را دخالت در امور داخلی کشور لیبی و همچنین این قطعنامه را سرشار از عبارات مبهم مانند: درخواست های مشروع مردم لیبی، اصلاحات اساسی، یافتن راه حل برای بحران و مواردی از این قبیل دانسته و همه این موارد را نقض بند ۷ ماده ۲ منشور سازمان ملل می دانند. از سوی دیگر، بیان می کنند که عبارت «هرگونه اقدام جهت حمایت از غیرنظامیان» به معنای اجازه برای سرنگونی دولت لیبی و یا کمک به یک طرف درگیری ها نیست؟! از سوی دیگر، هم زمانی این وقایع با سایر جنبش های منطقه، این سوال را در اذهان برمی انگیزد که به چه علت شورای امنیت در مساله لیبی این چنین وارد می شود، اما در برابر کشتار بحرین و یمن و هم اکنون در سوریه هیچ اقدامی نمی کند؟ آیا نباید از حقوق بین الملل توقع رفتار یکسان در موارد یکسان داشت؟

به نظر می رسد اساسی ترین نقدی که بر این مداخله بشردوستانه از سوی منتقدین آن اظهار می شود، نقض اصل اساسی عدم مداخله در حقوق بین الملل است؛ همان اصلی که دیوان بین الملل دادگستری در سال ۱۹۶۶ در قضیه نیکاراگوئه آن را مورد تاکید قرار داد.

برای پاسخ به این سوالات باید ابتدا مشخص شود که آیا در حقوق بین الملل عدم مداخله یک اصل بدون قید و شرط است؟ به یقین، این صحیح است که نظم کنونی حاکم بر جامعه بین المللی بر اساس استقلال دولت - ملت ها از یکدیگر بنا شده است؛ نظمی که با وجود همه کاستی ها در بسیاری از موارد یک ثبات نسبی را به همراه خود آورده است. اینکه ممکن است از طریق نقض عدم مداخله، همین نظم نسبی موجود در جامعه بین المللی برداشته شود و حقوق بین الملل بیش

از پیش بازیچه سیاست شود، نگرانی بجا و صحیحی است، اما از سوی دیگر باید به این نکته توجه کرد که دنیای امروز متفاوت با سال‌های تصویب منشور ملل متحد شده است. جهانی شدن، سرنوشت انسان‌ها را به شدت با یکدیگر گره زده است و دیگر اکنون نمی‌توان گفت که سرنوشت هر ملتی از سایر ملت‌ها جداست و این مساله آسیب و یا سودی به سایر ملل نمی‌رساند. امروز بلایای طبیعی، جرایم بین‌المللی، گرم شدن کره زمین، میزان بالای مهاجرت و پناهندگی و بحران اقتصادی موجود، این مهم را می‌طلبد که انسان‌ها بیش از پیش در تعیین سرنوشت مشترک خود بکوشند. نکته قابل ذکر دیگر این است که، حقوق بین‌الملل تنها بر یک اصل و یا چند اصل محدود متکی نمی‌شود. حقوق بین‌الملل مجموعه‌ای از اصول و ارزش‌های مشترک است. درست است که اصل عدم مداخله یکی از این اصول است، اما در کنار این اصل، ما شاهد اصول حقوق بشردوستانه هستیم. این اصول در کنار یکدیگر، نظم موجود بین‌المللی را شکل می‌دهند. از سوی دیگر، گویا اصول حقوق بشری و حمایت از انسان‌ها و اصل عدم مداخله، اصولی برابر و هم‌پایه نیستند، بلکه اصل عدم مداخله تا زمانی در خصوص یک کشور قابل احترام است که آن دولت به نقض فاحش حقوق بشر دست نزند. البته این مساله که این نقض فاحش را چه کسی و بر چه اساسی تعیین می‌کند، بر جای خود باقی است. در نگاهی دیگر، به نظر می‌رسد عبارت قطعنامه ۱۹۷۳ در خصوص حمایت از غیرنظامیان، باید محدود و مضیق تفسیر کرد. به نظر نمی‌رسد در مفهوم و سیاق قطعنامه، بتوان از این عبارت سرنگونی دولت لیبی را برداشت نمود. البته حتی بر منتقدان این مداخله بشردوستانه نیز تجاوزات صورت گرفته در لیبی علیه مردم غیرنظامی و بی‌گناه روشن و غیرقابل تردید است. سئوالی که مطرح می‌شود، به‌واقع وظیفه جامعه بین‌المللی در مقابل کشتار مردم بی‌گناه توسط دولت خود چیست؟ آیا بین زندگی مردم غیرنظامی که از طریق یک دولت بیگانه در حال جنگ با دولت متبوعشان کشته می‌شوند و انسان‌های غیرنظامی که به‌دست دولت خود کشته می‌شود، تفاوت وجود دارد؟

حقوق مخاصمات مسلحانه در درگیری‌های نظامی لیبی

برای بررسی حقوق مخاصمات مسلحانه حاکم در بحران اخیر لیبی، بر اساس تقسیم‌بندی

سنتی این حقوق در خصوص قواعد حاکم بر جنگ، از قواعد حاکم بر جنگ سخن می‌گوییم و تشخیص این مهم که، درگیری‌های کنونی در لیبی در کدام چارچوب می‌گنجد؛ مخاصمات مسلحانه داخلی، بین‌المللی و یا بین‌المللی شده؟^{۱۱}

بهتر است درگیری‌های لیبی را از آغاز تاکنون به دو قسمت تقسیم کرد:

۱. از آغاز درگیری‌های داخلی تا زمان تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت؛ و

۲. از تصویب قطعنامه‌ها و ورود نیروهای بین‌المللی تا کنون.

این مرحله را نیز می‌توان به قبل و بعد از پذیرش مشروعیت شورای انتقالی از سوی برخی دولت‌ها تقسیم کرد. تا قبل از دخالت جامعه بین‌المللی و با آغاز درگیری‌های نظامی داخلی در لیبی، نوع این درگیری‌ها را قطعاً می‌توان مخاصمه داخلی دانست. این نوع درگیری‌ها در اغلب اوقات منازعه‌ای است بین حکومت و گروه یا گروه‌هایی که به معارضة مسلحانه با آن برخاسته‌اند؛ یعنی گاه دست بردن عده‌ای از افراد به سلاح به منظور دگرگونی ساختار سیاسی جامعه‌ای است که از راه‌های متعارف و منطبق با قانون اساسی میسر نیست.^{۱۲}

این درگیری‌ها تحت صلاحیت ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل الحاقی دوم قرار می‌گرفت. با ورود نیروهای بین‌المللی، جنگی بین‌المللی آغاز شد که تحت صلاحیت همه کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل اول قرار می‌گرفت؛ یعنی ما در یک زمان و مکان معین با دو نوع درگیری روبه‌رو شدیم. این مساله از زمان پذیرش مشروعیت شورای انتقالی به‌عنوان نماینده شورشیان از سوی برخی دولت‌ها مانند فرانسه و قطر و کمک‌رسانی و تقویت بنیه نظامی مخالفان قذافی، پیچیدگی مضاعفی پیدا کرد؛ به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌توان درگیری بین شورشیان و دولت لیبی را یک درگیری داخلی محض دانست، بلکه می‌توان گفت این درگیری تبدیل به یک درگیری بین‌المللی شده است. تفکیک بین این نوع درگیری‌ها نتایج مهمی به‌همراه دارد.

بر درگیری‌های بین‌المللی شده، قواعد مخاصمات بین‌المللی حاکم است که طیف وسیع‌تری از قواعد را شامل می‌شود. مساله دیگر، این است که بر اساس کنوانسیون‌های ژنو، تنها درگیری‌های بین ۲ یا تعداد بیشتری از اعضای کنوانسیون‌ها، تحت شمول این قواعد قرار می‌گیرند و ما می‌دانیم که اصولاً سازمان‌هایی مانند ناتو یا حتی سازمان ملل عضو این

کنوانسیون‌ها نیستند، پس چگونه می‌توانیم از صلاحیت این اسناد صحبت کنیم؟ حتی اگر چنین برداشتی صحیح باشد، واضح است که که امروزه قواعد ژنو، قطعاً به یک عرف بین‌المللی تبدیل شده است، پس همه تابعین حقوق بین‌الملل ملزم به رعایت آن هستند.

از سوی دیگر در مورد درگیری‌های لیبی، بحث مسئولیت نیروهای درگیر در جنگ مطرح است. آیا مقاومت در برابر نیروهایی که با مجوز شورای امنیت به لیبی وارد شده‌اند، کاری مشروع است؟ آیا این نیروها می‌توانند از مصونیت کیفری رزمندگان استفاده کنند؟ یا در برابر اعمالشان مسئولیت کیفری دارند و مسئول اعمال مجرمانه خود نظیر قتل و تجاوزاتشان هستند؟

به نظر می‌رسد، به‌خصوص در مورد آمرین، نمی‌توان از مصونیت صحبت کرد؛ زیرا در قطعنامه‌های شورای امنیت بارها به مسئولیت متجاوزان به حقوق اساسی مردم سخن گفته شده و حتی بررسی این جنایت‌ها به دیوان کیفری بین‌المللی سپرده شده است.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر بیان کرده است که نیروهای امنیتی لیبیایی و نیروهای خارجی که به نفع دولت لیبی می‌جنگند، تحت لوای حقوق بین‌الملل به خاطر استفاده غیرقانونی از زور می‌توانند محاکمه شوند.^{۱۳}

قواعد حاکم بر منطقه پرواز ممنوع

در معنای مقدماتی، منطقه پرواز ممنوع به‌منظور ایجاد محدودیت برای عملیات نظامی دولت‌ها به‌وجود می‌آید. به‌طور کلی، منطقه پرواز ممنوع یک نوع محاصره است و شاید به‌صورتی بتوان آن را یک محاصره دفاکتو حاکمیت هوایی دولت‌ها دانست. تنها مبنای حقوقی آن را می‌توان در منشور و اختیارات شورای امنیت جستجو کرد.^{۱۴} در غیر این‌صورت، منطقه پرواز ممنوع می‌تواند یک عمل غیرقانونی استفاده از زور باشد که تخطی از اصول حقوق بین‌الملل است. برخی عقیده دارند که منطقه پرواز ممنوع، یک عملیات نظامی فعال نیست،^{۱۵} از این‌رو نباید شامل سایر اقدامات نظامی شود.

در دو دهه گذشته به‌صورت برجسته، سه بار منطقه پرواز ممنوع ایجاد شده است. اولین آنها پس از جنگ خلیج فارس بین سال‌های ۹۰-۹۱ بوده است. یک ائتلاف موقتی از نیروهای نظامی

بر اساس قطعنامه ۶۷۸ و ۶۸۶ شورای امنیت به وجود آمد که در مقابل مورد حمله قرار گرفتن کردها در شمال و مردم شیعه در جنوب عراق توسط نیروهای دولت وقت عراق بود. این منطقه تا سال ۲۰۰۳ وجود داشت. البته ایجاد این مناطق به صراحت در قطعنامه‌ها بیان نشده بود، بلکه برداشتی از این قطعنامه‌ها بود.

منطقه پرواز ممنوع دیگر، بر فراز بوسنی و هرزگوین در زمان درگیری‌های قومی ۱۹۹۲ ایجاد شد. شورای امنیت در قطعنامه ۷۸۸، پرواز بر فراز مناطقی از این کشور را بدون اشاره به ماده ۴۱ یا ۴۲ ممنوع اعلام کرد. پس از پرواز صرب‌ها بر این مناطق، شورای امنیت با تصویب قطعنامه‌ای دیگر، دولت‌ها را مختار کرد که به صورت فردی یا در قالب سازمان‌های بین‌المللی، هرگونه اقدام مورد نیاز را انجام دهند. نتیجه آن شد که ناتو اجرای این عملیات را برعهده گرفت، این عملیات به نوعی سرلوحه عملیات در لیبی است.

اولین اقدام در خصوص ایجاد منطقه پرواز ممنوع، تشخیص شورای امنیت در خصوص تهدید بودن، نقض یا تجاوز یک وضعیت علیه صلح و امنیت بین‌المللی است؛ این نکته در خصوص وضعیت لیبی در قطعنامه ۱۹۷۰ صورت گرفته است. دومین اقدام، تعیین مجریان این عملیات است. به صورت معمول، شورای امنیت در خصوص منطقه پرواز ممنوع با ۳ گزینه در خصوص اینکه چه کسانی منطقه پرواز ممنوع را ایجاد کنند، روبه‌رو است:^{۱۶}

۱. نیروهای سازمان ملل، که در نبود اینان و محدودیت اختیاراتشان کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند؛

۲. دولت‌های عضو را به صورت عمومی یا خصوصی برای برقراری منطقه برگزینند؛ و

۳. سازمان بین‌المللی که به نام سازمان ملل یا به عنوان نیروی مستقل با مجوز شورا اقدام کند.

در خصوص لیبی، شورا ترکیبی از گزینه دوم و سوم را انتخاب کرد. نیروهای ناتو با همراهی کشورهای دیگر مانند ایالات متحده و همچنین اتحادیه عرب این مسئولیت را عهده‌دار شدند.

قواعد جنگی در ارتباط با منطقه پرواز ممنوع

از آنجا که منطقه پرواز ممنوع، استفاده نیروی نظامی علیه یک دولت است، حتی اگر با مجوز

شورای امنیت باشد، تحت قواعد حقوقی بین‌المللی قرار می‌گیرد. اولین و مهم‌ترین اصلی که در این خصوص باید رعایت شود، اصل تفکیک نظامیان و غیرنظامیان است. اصل تناسب و اقدامات احتیاطی نیز باید مورد توجه وافر قرار گیرد؛ اینکه چه زمانی هواپیمایی که وارد منطقه پرواز ممنوع شده مورد حمله قرار می‌گیرد، بسیار اهمیت دارد. اگر در این هواپیما غیرنظامیان حضور داشتند، چه باید کرد؟

بهترین راه دقت به این نکته است که، قواعد جنگی در پی ایجاد تعادل بین ضرورت‌های نظامی و مسایل انسانی است. اگر افرادی با اختیار وارد این هواپیما شده باشند، به این معناست که مستقیماً وارد درگیری نظامی شده‌اند و نیروی نظامی به‌شمار می‌روند. در اینجا اصل تناسب است که باید مورد توجه قرار گیرد.^{۱۷} موردی که غیرنظامیان به اجبار وارد می‌شوند، مسایل را بسیار پیچیده‌تر می‌سازد. این عمل به‌مثابه استفاده از سپر انسانی است که تحت لوای حقوق بشردوستانه ممنوع است. نکته اساسی دیگر این است که، باید همواره احتمال خطای ورود را بدهند و از تماس‌های رادیویی و هشدار در این موارد استفاده شود. این همان اصل رعایت اقدامات احتیاطی در حمله است. در خصوص روش‌ها و ابزار جنگی، باید دقت شود که ساقط کردن هواپیمای جنگی نباید باعث صدمه به غیرنظامیان شود و از استفاده از سلاح‌های ممنوعه جلوگیری شود. از سوی دیگر، اگر خلبان و کادر پروازی در جریان منطقه پرواز ممنوع دستگیر شوند، به‌عنوان اسیر جنگی با آنها برخورد می‌شود. در خصوص منطقه پرواز ممنوع لیبی، نکاتی قابل ذکر است:

- دولت‌ها و سازمان‌های اجراکننده در خصوص فعالیت‌هایشان باید مرتب با دبیرکل در تماس باشند؛

- سایر دولت‌ها باید به مجریان در خصوص اجرای این منطقه کمک کنند و از سوی دیگر همکاری دولت‌ها با دولت لیبی، عملی غیرقانونی تلقی می‌شود؛

- نیروی نظامی ائتلاف می‌توانند علیه همه مواضع دولت لیبی در زمین و هوا برای حمایت از غیرنظامیان، وارد حمله نظامی شوند؛ و

- اعلام آتش‌بس یک‌طرفه از سوی دولت لیبی، باعث متوقف شدن این عملیات نشد، تا زمانی که غیرنظامیان در خطر هستند این عملیات ادامه خواهد داشت.

اقدامات جامعه جهانی پس از سقوط قذافی

اقدامات سازمان ملل و به صورت خاص شورای امنیت و اقدامات دیوان بین‌المللی کیفری را، پس از سقوط قذافی و قتل او، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. رسیدگی به جرایم رخ داده در طول جنگ لیبی و محاکمه مرتکبین و به‌طور کلی مبارزه با عدم مجازات مجرمین؛

۲. تصمیم‌گیری در خصوص لغو تحریم‌ها، آزادسازی اموال بلوکه شده و لغو منطقه پرواز ممنوع؛ و

۳. لیبی پس از جنگ، ایجاد صلح و بازسازی نهادهای عمومی.

۱. محاکمه مرتکبین جرایم رخ داده در طول جنگ لیبی

در طول درگیری‌های لیبی، جرایم بسیاری؛ اعم از جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی رخ داد. شدت این جرایم به‌حدی بود که منجر به واکنش جامعه جهانی در این خصوص شد. شورای امنیت در ۲۵ فوریه سال جاری میلادی، بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد، طی قطعنامه ۱۹۷۰ که به تصویب ۱۵ عضو حاضر در آن رسید، مطابق بند دوم ماده ۱۳ اساسنامه رم، از بازه زمانی ۱۵ فوریه، (مطابق بندهای ۴ تا ۸ قطعنامه) وضعیت این کشور را به دیوان بین‌المللی کیفری ارجاع نمود.

دولت لیبی عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به حساب نمی‌آید، اما از آنجا که سازوکار ارجاع وضعیت جنایات ارتكابی داخل در صلاحیت دیوان از طریق شورای امنیت در اساسنامه مزبور پیش‌بینی شده، ارجاع وضعیت کشور مزبور به دیوان امری است که در چارچوب اساسنامه رم صورت پذیرفته است. در واقع، سازوکار تعبیه شده در دیوان به‌نحوی است که حتی مقامات و اتباع دولتهایی که عضو اساسنامه رم نیستند، نتوانند با استناد به اصل رضایت در حل و فصل اختلافات و معاهدات بین‌المللی از کیفر اعمال خویش بگریزند و نظم عمومی بین‌المللی و چه‌بسا نظم داخلی کشورها را مختل سازند.^{۱۸}

متعاقب این مساله، قرار بازداشت قذافی و دو تن از پسرانش و برخی دیگر از مسئولین دولت

لیبی در زمان قذافی صادر شد. با کشته شدن قذافی به دست نیروهای انقلابی، پرونده محاکمه سرهنگ قذافی بسته می‌شود؛ هرچند که با توجه به مبانی حقوق بین‌الملل و حقوق بشر کشته شدن قذافی بدون محاکمه امری مذموم تلقی می‌شود.

در راستای مبارزه با بی‌کیفری، با دستگیری سیف اسلام قذافی و احتمال دستگیری سنوسی، دیگر متهم تحت تعقیب دیوان بین‌المللی کیفری، صفحه دیگری از تعاملات دیوان و دولت انتقالی لیبی ورق خورد. در ۲۲ نوامبر ۲۰۱۱، دادستان دیوان اعلام می‌کند که قضات دیوان تصمیم خواهند گرفت که این متهم چگونه و کجا محاکمه می‌شود. با توجه به تکمیل بودن صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری، نباید فراموش کرد که باوجود اولویت داشتن محاکم داخلی برای محکمه متهمین جرایم در حیطه صلاحیت دیوان، در صورتی که این محاکمه صوری و به‌دور از عدالت برگزار شود، دیوان حق محاکمه پیدا خواهد کرد. بدین جهت است که لوییس مورنو اوکامپو، دادستان دیوان، اعلام می‌کند که اگرچه کشورها از نظر حق محاکمه اتباع خود دارای اولویت هستند، اما او نگران محاکمه عادلانه فرزند دیکتاتور پیشین لیبی است. متعاقب این مساله، در جریان دیدار دادستان دیوان از لیبی اعلام می‌شود که امکان دارد دادگاه قذافی پسر در لیبی برگزار شود؛ البته تحت نظارت دیوان بین‌المللی کیفری.

در کنار این مساله، یعنی محاکمه سران دولت سابق لیبی، شورای امنیت در قطعنامه ۲۰۰۹ به مساله عدم مجازات سایر مرتکبین جنایات‌ها اشاره می‌کند و مبارزه با بی‌کیفری را یکی از الزامات پروسه صلح‌سازی در لیبی می‌داند. اما این شورا نمی‌تواند نگرانی‌های خود را در خصوص ادامه بازداشت‌های خودسرانه و اعدام‌های خارج از رسیدگی قانونی پنهان کند. انتقام‌گیری و اقدامات تلافی‌جویانه که اوج آن را در کشته شدن قذافی می‌توان مشاهده کرد، به‌درستی می‌تواند عامل به‌خطر انداختن صلح و ثبات در لیبی شود. به‌نظر می‌رسد برقراری سریع دادگاه‌های این متهمان در فضایی که با اصول دادرسی عادلانه ۲۹ همراه باشد، می‌تواند به‌طور موثر از گسترش فضای نفرت و انتقام‌گیری در لیبی جلوگیری کند.

۲. تصمیم‌گیری در خصوص لغو تحریم‌ها، آزادسازی اموال بلوکه شدن و لغو منطقه پرواز ممنوع

شورای امنیت هم‌زمان با بحران لیبی به‌منظور کنترل اوضاع و فشار به حکومت قذافی برای همکاری با جامعه جهانی در ابتدا و پس از آن ساقط کردن قذافی، سلسله تصمیماتی بر اساس فصل هفت منشور ملل متحد گرفت، که علت وجودی اکثر این تصمیمات پس از سقوط قذافی، کشته شدن او و آزادسازی لیبی از بین رفت. شورای امنیت در دو قطعنامه ۲۰۰۹ و ۲۰۱۹ در خصوص این موضوعات دست به تصمیماتی زد. از آنجا که همه این تصمیمات بر اساس فصل هفت منشور گرفته شده بود، لغو این تصمیمات نیز باید بر اساس این فصل رخ می‌داد. قطعنامه ۲۰۰۹ شورای امنیت، با توجه به سقوط قذافی، به این نکته اشاره می‌کند که اموال ضبط شده دولت لیبی و تحریم‌های اقتصادی لیبی باید هرچه زودتر به‌نفع مردم لیبی، تغییر جهت دهد. از این‌رو به آزادسازی اموال بلوکه شده شرکت ملی نفت می‌پردازد. همچنین تحریم‌های بانک مرکزی، بانک عربی لیبی و برخی از دیگر نهادهای سرمایه‌گذاری لیبی را لغو می‌کند. در خصوص تحریم‌های نظامی، شورای امنیت همچنان نظر به تداوم این تحریم‌ها داشته است. البته این شورا با درج استثنائاتی بر پاراگراف ۹ قطعنامه ۱۹۷۰، به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا بتوانند تا آنجا که لازم است، به دولت انتقالی کمک نظامی کنند. همین‌طور به نیروهای سازمان ملل و سایر نیروهای بشردوستانه اجازه می‌دهد از خود تا حد لزوم مراقبت و دفاع کنند. به‌نظر می‌رسد نگرانی شورای امنیت در این خصوص، بیشتر به‌دلیل اوضاع شکننده لیبی و احتمال شدت گرفتن درگیری‌های داخلی است. با وجود این تصمیمات، شورای امنیت بیان می‌کند که نگران زرادخانه تسلیحاتی لیبی است تا مبادا در اختیار گروه‌های تندرو و تروریستی قرار بگیرد، همچنین شورا از دولت انتقالی لیبی می‌خواهد به مسئولیت‌های بین‌المللی خود در خصوص منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای پایبند باشد. همچنین شورا از دولت انتقالی می‌خواهد که ضمن پاک‌سازی زرادخانه آن کشور، باید از توزیع اسلحه‌های خریداری شده در میان مردم نیز جلوگیری کند.

اتحادیه اروپا نیز در راستای این تصمیمات شورا، تصمیم گرفت تا تحریم‌های اعمال شده علیه ۲۸ بخش اقتصادی در لیبی را لغو کند. این اقدام با هدف افزایش درآمدهای دولت انتقالی لیبی و

ملت این کشور و کمک‌رسانی برای فعال‌سازی اقتصاد آن صورت گرفت. بدین ترتیب، تحریم‌های اعمال شده علیه بنادر، شرکت‌های مربوطه در زمینه انرژی و بانک‌ها در لیبی لغو شد. در قطعنامه ۲۰۰۹، شورا تصمیم می‌گیرد که مفاد پاراگراف ۱۷ قطعنامه ۱۹۷۳ در خصوص منطقه پرواز ممنوع را لغو کند. همچنین شورای امنیت در قطعنامه ۲۰۱۹، تصمیم به اتمام عملیات نظامی در لیبی گرفت. این شورا در ۲۳ اکتبر ۲۰۱۱، با توجه به اعلامیه آزادی دولت انتقالی لیبی و بهبود اوضاع در لیبی، پایان عملیات ناتو در لیبی را اعلام می‌کند. با این سلسله تصمیمات شورا، وضعیت ویژه‌ای که هم‌زمان با بحران لیبی در خصوص این کشور به وجود آمده بود، تا حد زیادی به حالت عادی برگشت.

۳. لیبی پس از جنگ، ایجاد صلح و بازسازی نهادهای عمومی

جنگ‌های اخیر در صحنه بین‌المللی که یا جنگ‌های بین‌المللی بوده‌اند یا جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده،^{۱۹} جامعه بین‌المللی با یک مساله مشترک روبه‌رو شد؛ آیا جامعه جهانی، پس از جنگ در خصوص وضعیت داخلی کشورهایی که دچار مصیبت جنگ شده بودند، وظایفی دارد؟ به‌خصوص در مواردی مانند لیبی که جامعه جهانی، در برخورد نظامی و جنگ دخالت مستقیم می‌کند، چه مسئولیت‌هایی بر آن بار می‌شود؟ از سوی دیگر این سوال مطرح می‌شود که تعهد این جامعه زخم‌دیده از جنگ در قبال چگونگی بازسازی نهادهای عمومی نسبت به جامعه جهانی تا چه حد است؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این سوال باید به‌طور مفصل در جایی دیگر بررسی شود. آنچه که ذکر آن در اینجا بسیار اهمیت دارد، این است که باید از تجارب گسترده جامعه جهانی در مورد بوسنی، افغانستان و عراق درس گرفت. جنگ در این کشورها پایان پذیرفت، اما آلام ملت‌ها هنوز پایان نیافته است. ناامنی در عراق و افغانستان باعث شده که هنوز مردم این کشور طعم یک زندگی همراه با صلح را نچشند. در خصوص وضعیت لیبی، همانند عراق، افغانستان و بوسنی، شورای امنیت به بازسازی و آشتی ملی در این کشور نظر داشته است. شورای امنیت در قطعنامه ۲۰۰۹ در سپتامبر ۲۰۱۱ با تاکید بر استقلال، حاکمیت و یک‌پارچگی سرزمینی و ملی لیبی، به مسئولیت حاکمان جدید لیبی در طراحی و بازسازی لیبی اشاره می‌کند

و خواهان یک صلح پایدار در لیبی می‌شود. شورا در این قطعنامه به نقش محوری سازمان ملل در هدایت اقدامات جامعه جهانی برای کمک به دولت لیبی در گذار از بحران و پروسه بازسازی به‌منظور برقراری یک لیبی مستقل و دموکرات تأکید می‌کند. شورا در این قطعنامه، راهبرد بازسازی و ایجاد صلح را بر اصول ذیل استوار می‌سازد: دموکراسی، حکمرانی خوب، حاکمیت قانون، احترام و ترویج حقوق بشر، شرکت برابر زنان و اقلیت‌ها در شکل‌گیری تشکیلات سیاسی.

شورا تعهدات دولت لیبی در پروسه بازسازی این گونه مطرح می‌کند:

- حمایت از مردم لیبی و بازسازی خدمات دولتی؛

- جلوگیری از نقض و سوءاستفاده از حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و مبارزه با عدم مجازات

مجرمین؛

- تضمین برقراری یک پروسه مشورتی و اجرایی به‌منظور برگزاری یک انتخابات آزاد و

منصفانه؛

- تضمین سلامت و امنیت بیگانگان در لیبی؛

- پاک‌سازی لیبی از سلاح‌های در دست مردم؛

- مسئولیت شورا در خصوص جلوگیری از اقدامات تلافی‌جویانه به‌خصوص در مورد کارگران

مهاجر؛

- گسترش و حمایت از حقوق بشر به‌خصوص در مورد گروه‌های آسیب‌دیده؛ و

- حمایت از پرسنل دیپلماتیک بر اساس کنوانسیون ۱۹۶۱ وین.

در راستای مسئولیت سازمان ملل به‌منظور برقراری صلح پایدار در کشور لیبی، شورا تصمیم به تشکیل یک گروه مامور حمایتی می‌کند. این گروه با هدایت نماینده ویژه دبیرکل در خصوص لیبی، برای یک دوره سه ماهه ابتدایی اداره می‌شود تا در برقراری امنیت دایمی و پایدار تحت لوای حاکمیت قانون، برگزاری مذاکرات سیاسی و آشتی ملی، پروسه انتخابات و تعیین قانون اساسی، بازسازی خدمات عمومی و به‌ویژه نهادهای عمومی پاسخگو، ترویج و حمایت از حقوق بشر و حمایت از برگزاری عدالت، اقدامات اجرایی و عملی برای احیای اقتصاد به دولت انتقالی کمک کند.

نکته‌ای که متأسفانه به نظر می‌رسد مورد غفلت جامعه جهانی قرار گرفته است، تفاوت‌های اساسی در بین ملت‌های در حال بازسازی از نظر بنیان‌های اقتصادی، وضعیت جغرافیایی، بافت قومی و فرهنگی است. برای رسیدن به یک بازسازی کاملاً موفق و برقراری صلح پایدار، باید به این تفاوت‌های اساسی ملت‌ها توجه وافر کرد. به‌عنوان نمونه، نحوه بازسازی در عراق، افغانستان و لیبی به نحو بارزی متفاوت است. از سویی دیگر، به‌منظور اجرای اصول حاکمیت قانون، دموکراسی و ترویج حقوق بشر باید به ساختارهای متفاوت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشورها دقت شود تا بتوان به یک صلح پایدار داخلی امیدوار بود.

نتیجه‌گیری

حقوق بین‌الملل دستخوش دگرگونی‌های بسیاری است. مثبت یا منفی بودن این تغییرات، نیازمند تامل و کنکاش فراوان است. طولانی شدن جنگ در لیبی و صدمات فراوان وارده، ممکن است تردیدها در خصوص مداخله بشردوستانه را بیش از پیش سازد. البته تردیدی نیست که در هر نقطه‌ای از جهان که جان انسان‌های بی‌گناه به‌خطر بیفتد، باید جامعه جهانی با واکنش سریع و مناسب با آن برخورد کند. در این بین سیستم کنونی جامعه جهانی نیازمند اعتمادسازی فراوان است. عدم واکنش یکسان در موارد یکسان، نقضی جدی در سیستم کنونی است که برگرفته از ساختار کنونی اداره جامعه بین‌المللی است. در دوران جهانی شدن و عصری که آن را عصر ارتباطات می‌نامند و با افزایش یافتن آگاهی‌های عمومی انسان‌ها، افکار عمومی در برابر بسیاری از تصمیم‌گیری‌های فردی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی واکنش نشان می‌دهد. بشریت مفهومی است برگرفته از همه انسان‌ها و متعلق به همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها. از این‌رو، هر حمایتی از سوی جامعه بین‌المللی باید از همه انسان‌ها و بدون تبعیض صورت بگیرد. برابری و عدم تبعیض در برخورداری از حقوق، از ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسان‌هاست که همواره بایستی مورد تأکید قرار گیرد. در خصوص مورد لیبی، فارغ از بحث زبانی در خصوص نام‌گذاری اقدام شورای امنیت و اینکه آن را مداخله بشردوستانه بدانیم یا خیر، بهتر است به بررسی نتایج مثبت و منفی آن برای مردم لیبی در وهله اول و کلیت جامعه جهانی در وهله دوم بپردازیم.

مساله مهم‌تر آن است که، وظیفه جامعه جهانی بعد از به پایان رسیدن درگیری‌ها چیست؟ در برابر یک ملت عمیقاً صدمه دیده و کشوری که زیرساخت‌های آن به‌صورت کامل ازهم پاشیده است، چه باید کرد؟ وقتی در اول مارس ۲۰۱۱ مجمع عمومی سازمان ملل به تعلیق عضویت لیبی از شورای حقوق بشر رای داد، کمتر کسی پیش‌بینی کرد که این موضوع آغاز دخالت تاریخی سازمان ملل در لیبی شود، اما دو هفته بعد (۱۲ مارس) با درخواست اتحادیه عرب از سازمان ملل، مبنی بر اعلام منطقه پرواز ممنوع در لیبی، سیر اتفاقات در لیبی وارد مرحله‌ای تازه گردید. چهار روز بعد از این درخواست، سازمان ملل متحد در نشست مورخ ۱۷ مارس خود قطعنامه ۱۹۷۳ را تصویب کرد که طی آن ضمن اعلام منطقه پرواز ممنوع در لیبی، هرگونه اقدام ضروری برای حمایت از غیرنظامیان در مقابل نیروهای نظامی دولت لیبی را مجاز می‌شمرد. هفت ماه پس از این تاریخ؛ یعنی ۳۱ اکتبر ۲۰۱۱، شورای امنیت سازمان ملل متحد در حالی رای به پایان وجود منطقه پرواز ممنوع در لیبی و ختم قطعنامه ۱۹۷۳ داد که ۷ ماه عملیات ۲۸ کشور علیه حکومت قذافی در لیبی با انجام ۲۶۰۰۰ سورتی پرواز و بمباران ۶۰۰۰ نقطه، منجر به سقوط دولت قذافی و مرگ ذلت‌آور کسی شد که در سال ۱۹۶۹ در حالی که تنها ۲۷ سال داشت، پس از رهبری کودتای بدون خون‌ریزی علیه سلطان ادریس، رهبر لیبی شد.

اما دوران پس از قذافی چگونه خواهد بود؟ یک تحلیل بدبینانه برای بازسازی دولت لیبی پس از قذافی، پیش‌بینی وقوع خشونت‌های هرج و مرج‌گونه به‌ویژه با ماهیت قومی و قبیله‌ای (مانند آنچه در سومالی بعد از سقوط دیکتاتور محمد بار در سال ۱۹۹۱ رخ داد)، می‌باشد؛ چراکه در ساختار قبیله‌ای لیبی هر لحظه خطر ایجاد درگیری طایفه‌ای برای کسب قدرت وجود دارد. ازسوی دیگر، نگاه خوش‌بینانه‌ای نیز وجود دارد که در مقایسه با مصر پس از مبارک (که تغییر محسوسی در ساختار قدرت در مصر پدید نیاورد)، برای لیبی پس از قذافی امکان بهتری برای تغییرات دموکراتیک در ساختار قدرت قائل است. البته باید دقت داشت ذخایر غنی نفت و جمعیت کم، شانس مهم رهبران جدید برای اداره لیبی است. آزمون مهم برای رهبران دولت جدید لیبی، توانایی و کارآمدی آنها در مدیریت وضعیت اقتصادی کشور، تامین رفاه ملی، رسیدگی به وضعیت معیشتی مردم و مواجهه با نقش دولت‌های عامل در لیبی به‌ویژه ناتو

در دوران پس از جنگ است؛ چرا که طبیعی است ناتو که نقش محوری در سقوط قذافی داشته است، انتظاری بیش از یک تشکر خشک و خالی دارد. باید توجه داشت که این دو مقوله؛ یعنی بازسازی و مدیریت اقتصادی کشور و مداخله نیروهای خارجی در لیبی، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند؛ چرا که ناتوانی دولت جدید لیبی در مواجهه با مسایل اقتصادی کشور به ویژه حل بحران های ناشی از سیاست زمین سوخته قذافی، خود می تواند زمینه ساز درگیری های داخلی و همراه ساختن راه برای مداخله خارجی شود.

پاورقی‌ها:

۱. پیتر سینگر، یک جهان و اخلاق جهانی شدن، ترجمه محمد آزاده، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
۲. همان، ص ۱۷۸.
۳. همان، ص ۱۹۳.
۴. فرناندو تسون، فلسفه حقوق بین‌الملل، ترجمه محسن محبی، تهران: نشر شهر دانش، ۱۳۸۸، صص ۱۴۶-۱۲۵.
5. Constitutive Act of the African Union , <http://www.au2002.gov.za/docs/key146>
6. 2005 World Summit Outcome Document, [wikepedia.org/wiki/responsibility to protect](http://wikepedia.org/wiki/responsibility_to_protect).
7. (A/RES/63/308)UN.General Assembly.org
8. Report on the General Assembly Plenary debate on the Responsibility to Protect, 15 September 2009, p. 7.
9. Resolution 1970 Adopted by the Security Council at its 6498 th on 17 march 2011, un.org/doc/undoc/gen/268/39
10. op.cit.
۱۱. جمشید ممتاز و امیرحسین رنجبریان، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، تهران: نشر میزان، ۸۴، صص ۱۱۱-۷۹.
۱۲. همان، ص ۱۶.
13. International Law Can Punish Abusive Security Forces?, [Eurasia review.com/libiya](http://Eurasia%20review.com/libiya)
14. Micheal N. Schmitt, Wings Over Libiya, The No Fly Zone Legal Perspective, the Yale Journal of International Lawonline.com
15. David Hillstrom, *The Libiyan No Fly Zone, Responsibility to Protect and International Law*, 21 march 2011, [www.forehgn policyjournal.com/2011/03/21](http://www.forehgn%20policyjournal.com/2011/03/21)
16. Micheal N. Schmitt, Ibid., p. 7.
17. Op. cit., p. 10.
۱۸. عبدالله عابدینی، وضعیت لیبی به دیوان بین‌المللی کیفری، ۹۰/۹/۳، <http://www.irdiplomacy.ir>
۱۹. جمشید ممتاز و امیرحسین رنجبریان، پیشین.